

گشودن «صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن»

سورن مصطفائی
کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی
دانشگاه خوارزمی

چکیده

کتاب صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن: انسان‌شناسی توسعه‌نیافتگی، و واگیره پیشرفت پایدار و همه‌سویه‌ی فرادادی و فتوتی؛ تالیف دکتر مرتضی فرهادی، استاد مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی، که در اواخر سال ۱۳۹۷ منتشر و در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، اردیبهشت ۱۳۹۸ رونمایی شد. این کتاب دوجلدی و پرحجم در ده فصل به مسئله توسعه و توسعه‌نیافتگی پرداخته است. این کتاب با بسیاری از کتاب‌های دیگر در زمینه توسعه متفاوت است، زیرا برخلاف جریان غالب معتقد نیست که فرهنگ ایرانی موجب توسعه‌نیافتگی گشته، بلکه به توسعه و توسعه‌نیافتگی همچون شمشیری دولبه و برآمده از نظم جهانی نگاه می‌کند. در این کتاب با نقد رویکردها و نظریه‌های مکتب نوسازی مواجه می‌شویم. علاوه بر آن نویسنده کتاب خود در برابر گونه‌شناسی‌های غالب از جوامع و از آن جمله طبقه‌بندی‌های دوتایی که سنتی را در تضاد با صنعتی نشان می‌دهد، دست به طبقه‌بندی متفاوتی از جوامع می‌زند که قابل توجه است. مسئله مهم دیگر مفهوم‌پردازی‌های واقعیت در این کتاب همچون اقتصاد بادآورده است که می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. سه فصل پایانی کتاب نیز به تجارب متفاوت ژاپن، چین و هند در توسعه پایدار پرداخته شده، و با توجه به راه‌های متفاوت از تجویزهای مکتب نوسازی حائز اهمیت است. در این مقاله کوشیده‌ایم تا در حد وسع این کتاب را معرفی نماییم.

واژگان کلیدی: صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن، توسعه پایدار، پتانسیل فرهنگی، اقتصاد بادآورده، مرتضی فرهادی

مقدمه

هر کتابی مانند هر انسان یا موجود دیگری داستانی دارد. نگارش برخی کتاب‌ها از عرق‌ریزان روح نویسندگان برمی‌خیزد، اما کتاب‌هایی هم هستند که نه محصول اندیشه‌ورزی نویسندگان‌شان، بلکه در نتیجه‌ی سفارشی برای تهیه‌ی یک پژوهش زاده شده‌اند.

«صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن» نام کتابی است میان‌رشته‌ای در باب توسعه از مرتضی فرهادی. این کتاب دو زیر عنوان نیز دارد: «انسان‌شناسی توسعه‌نیافتگی»، «و واگیره پیشرفت پایدار و همه‌سویه‌ی فرادادی و فتوتی». کتابی حاصل از پژوهش و تاملاتی که چنددهه به طول انجامیده، در دو جلد و ده فصل و ۱۲۵۷ صفحه، که برخی از فصول آن می‌تواند خود کتابی مستقل باشد.

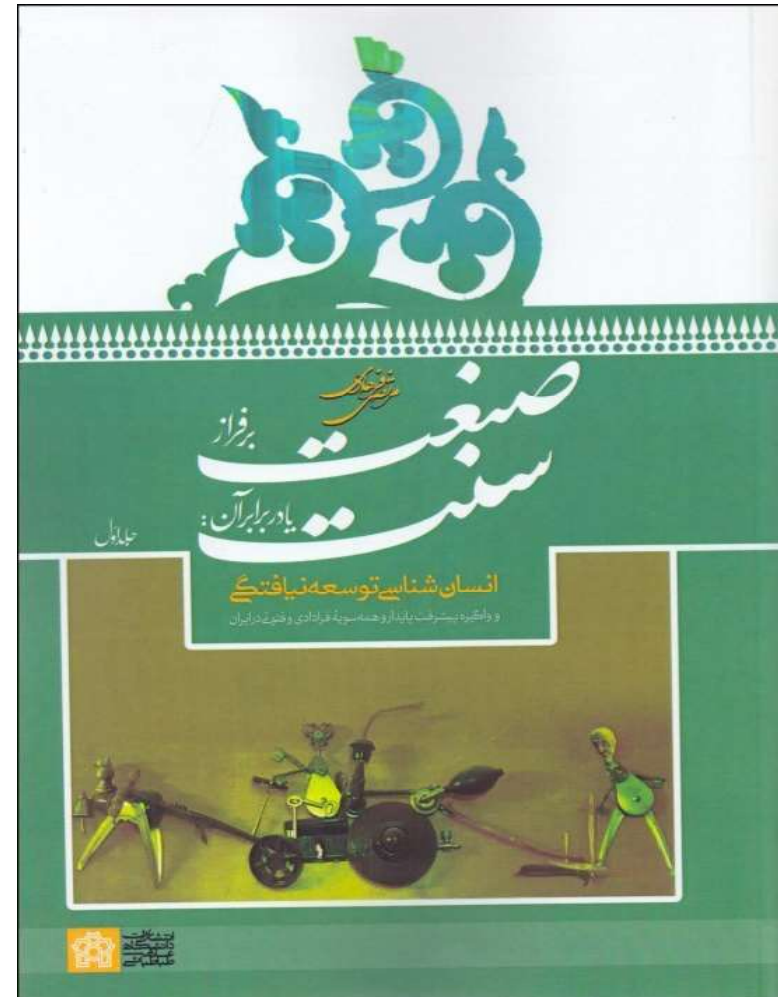
مرتضی فرهادی، درباره‌ی این کتاب، خود روایت می‌کند که پس از انقلاب فرهنگی و بازگشایی دانشگاه‌ها، در دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی، تدریس درس «مبانی مردم‌شناسی» را به او واگذار می‌کنند. وی در آن زمان، در کتاب‌های مبانی مردم‌شناسی به جستجوی فصلی درباره‌ی «فرهنگ و توسعه» برای تدریس در کلاس، در کنار مباحث دیگر پرداخت، اما چیزی نیافت، در نتیجه کوشش کرد تا چنین

فصلی را خود فراهم آورد و بنویسد. کوششی که در آن روزها منجر به نوشتن مقاله‌ای هم‌نام با کتاب می‌شود: «صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن». مقاله‌ای که در انتشارات دانشکده علوم اجتماعی، به قیمت‌های پنج و ده ریال در اختیار دانشجویان قرار می‌گرفت. دو سال بعد، این مقاله به همایشی درباره‌ی فرهنگ و توسعه ارسال می‌شود. کوشش‌های مرتضی فرهادی درباره‌ی فرهنگ و توسعه محدود به همان مقاله نشد، سی سال ادامه یافت تا این کتاب دوجلدی که در برابر ماست نوشته و چاپ گردد. این نخستین کتاب مرتضی فرهادی نیست که سی سال وقت صرف آن کرده، حدود یک‌دهه پیش، «واره: درآمدی به مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی تعاون» منتشر شد، که برای نوشتن آن نیز سی سال زمان صرف کرده بود. کتابی شگرف درباره‌ی تعاونی‌های سنتی زنان، و فرهنگ از یادرفته‌ی «تولید» و «کار»؛ که روایت دیگری از زنان ایران‌زمین ارائه می‌دهد. برخلاف روایت‌های رایج که زنان ایرانی در دوران پیشامدرن در اندرونی‌ها بوده و از خود اراده‌ای نداشته و منفعل بوده‌اند، در «واره» با روایت زنان کنشگر، از نوع کنش‌گر اقتصادی مواجه می‌شویم. «واره» علاوه بر جایزه‌ی کتاب سال جمهوری اسلامی ایران، جایزه‌ی یونسکو را نیز از آن خود کرد.

پیشا متن

ساعدی نخستین تک‌نگاری‌ها را نوشتند؛ جریانی که بعدها در موسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی در گروه‌های مطالعات روستایی و عشایری با قوت بیشتری ادامه یافت. روی آوردن اصحاب علوم اجتماعی به ساختن فیلم، نوشتن رمان و سرودن شعر، خود حکایتی است که کمتر مورد توجه قرار گرفته، حال چه رسد به اینکه مضامین و دلالت‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته باشد. نادر افشارنادری از استادان و محققان پیشکسوت مطالعات روستایی و عشایری، در سال ۱۳۴۷ فیلم بلوط را ساخت. مرتضی کُتبی از استادان پیشکسوت روان‌شناسی اجتماعی، سی‌سال پیش رمان «در جستجوی هویت گمشده» را نوشت. همچنین می‌توان به رمان «شازده حمام» نوشته‌ی محمدحسین پاپلی یزدی اشاره کرد. نوشتن رمان توسط کسانی چون علیرضا حسن‌زاده و شروین وکیلی در سال‌های اخیر دنبال می‌شود. مرتضی فرهادی چهل‌سال پیش مجموعه‌ی شعر «در فصل خنده‌های دشوار» را منتشر کرد. مسئله‌ی قابل توجه این است که در کتاب صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن، بارها و به مناسبت‌های مختلف از شعرهای چهل و بیش از چهل‌سال پیش خود نقل قول می‌کند که از ریشه‌دار بودن اندیشه و تفکرات و دغدغه‌های او حکایت دارد.

هر کتابی، پیشینه‌ای دارد، در زمینه‌ای خلق می‌گردد و در خلاء نوشته نمی‌شود، باید پرسید که پیشینه‌ی این کتاب چیست. ما در حد وسع به این موضوع می‌پردازیم. در مواجهه با کتاب «صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن»، شاید نخستین چیزی که توجه ما را به خود جلب می‌کند طرح روی جلد آن است که اثری از خود مولف می‌باشد. تصویر این کلاژ بر روی جلد کتاب که انسانی را در حال شخم به‌سیله‌ی تراکتور نشان می‌دهد، شاید تصویری است از مکتب نوسازی و تصور سازه‌محور و تکنولوژی‌محور از توسعه، یعنی اگر پول و امکانات و تکنولوژی باشد، توسعه نیز محقق خواهد شد، دیدگاهی که نویسنده در کتاب، به دنبال نقد و رد آن است. علاوه بر آن، تصویر این کلاژ توجه ما را به مسئله‌ی غریبی در علوم اجتماعی ایران معطوف می‌کند. استادان و پژوهشگران انگشت‌شماری هستند که خروجی کارهای‌شان را در قالبی جز مقاله و کتاب درمی‌آورند و بسترهای دیگری همچون رمان، شعر، نقاشی، کاریکاتور و فیلم را برای انتقال یافته‌های علمی و نظرات خود به جامعه برمی‌گزینند. این در صورتی است که نخستین پژوهش‌های مردم‌شناسی و فرهنگ عامه در ایران توسط صادق هدایت انجام گرفت. تک‌نگاری یکی از مهم‌ترین سنت‌های علوم اجتماعی ایران، از دل ادبیات برآمد، و ادیبانی همچون جلال آل‌احمد و غلام‌حسین



با این همه کتابی که می‌توانست در علوم اجتماعی جریان‌ساز باشد، نه فقط در میان جامعه‌ی دانشگاهی، بلکه در میان کنشگران و برابری‌خواهان نیز ناشناخته باقی مانده است. سی‌سال کوشش برای نوشتن کتاب، ما را به یاد کوشش‌ها و رنج‌های فردوسی برای سرایش شاهنامه می‌اندازد:

«بناهای آباد گردد خراب / ز باران و از تابش آفتاب

پی افکندم از نظم کاخی بلند / که از باد و باران نیابد گزند

بسی رنج بردم در این سال سی / سخن زنده کردم بدین پارسی
نمیرم از این پس که من زنده‌ام / که تخم سخن را پراکنده‌ام».

مرتضی فرهادی، نویسنده‌ای است که به جای توجه به سطح، به عمق و ژرفا می‌نگرد. اندیشمندان و نویسندگان مختلف به مبانی نظری یا دیدگاه‌های خاصی تعلق خاطر دارند و اغلب نیز کوشش می‌کنند تا نوشته‌های خود را با بنیان‌های آن مکتب فکری تطبیق دهند. در اینجا مشکلی که پیش می‌آید، اگر نگوییم واقعیت فراموش می‌شود، نظریه بر واقعیت مسلط می‌گردد، و مابه‌ازاهای واقعیت که با آن نظریه همخوانی ندارند نفی و طرد، و تصویری آستیگمات از واقعیت ارائه می‌شود؛ به قول کارل مارکس بدا به حال واقعیت! فرهادی برخلاف جریان‌های غالب در علوم اجتماعی ایران که به تقدم نظریه بر میدان معتقدند، از زلف پریشان کسب جمعیت می‌کند، چرا که «بر شانه‌های جوانی خویش ایستاده است» (فرهادی، ۱۳۹۷، ب: پشت جلد). چنین ایستادگی که از پنجاه و دو سال کار میدانی گسترده مایه می‌گیرد.

تقدم میدان بر نظریه در پژوهش‌های درباره‌ی ایران پیشینه‌ای طولانی‌تر دارد و تا حد اطلاع نگارنده به دهه‌ی بیست خورشیدی بازمی‌گردد. این رویکرد تنها به علوم اجتماعی محدود نمی‌شود و آن را می‌توان در مطالعات تاریخی کسانی چون محمدابراهیم باستانی پاریزی و ایرج افشار پی گرفت. از اواسط دهه‌ی بیست خورشیدی بود که جلال آل احمد پژوهش برای نگارش تک‌نگاری «اورازان» را آغاز کرد، کتابی که

در سال ۱۳۳۳ منتشر شد. مقارن با همان ایام - اواسط دهه‌سی خورشیدی - ایرج افشار نیز نخستین سفر تحقیقاتی خود را با همراهی ابراهیم پورداوود آغاز کرد، و سفرنامه‌ی آن را سالی بعد به چاپ رساند. سفرنامه‌ای که مورد عنایت و استقبال صاحب‌نظرانی چون محمدعلی جمال‌زاده قرار گرفت.

اهمیت یافتن مطالعات روستایی و عشایری و پرداختن نویسندگان و روشنفکرانی چون جلال آل احمد و غلامحسین ساعدی به این حوزه را می‌توان واکنشی در برابر سیاست‌های اقتصادی وقت و انجام برنامه‌های نوسازی از بالا که توسط اصل چهار ترومن و اصلاحات ارضی صورت می‌گرفت، دانست. این حوزه‌ی پژوهشی با شکل‌گیری گروه‌های مطالعات روستایی و عشایری در موسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، با همت پژوهشگرانی چون نادر افشارنادری، خسرو خسروی، علی‌اکبر نیک‌خلق و جواد صفی‌نژاد پی‌گرفته شد. زمینه‌ی مرتضی فرهادی در گسترده‌ترین پروژه‌ی تحقیقاتی‌اش «یاریگری» و «مشارکت» در ارتباط و ادامه‌ی این سنت قرار می‌گیرد. هر چند که او از این سنت نیز فراتر می‌رود و در آثار خود به توصیف بسنده نمی‌کند و با رویکردی بین‌رشته‌ای وارد توضیح، تبیین، گونه‌شناسی و حتی مفهوم‌پردازی می‌شود که در نوع خود آثاری بی‌نظیر را پدید آورده است.

کتاب از یک مقدمه مفصل، و ده فصل

گشودن کتاب

تشکیل شده که برخی از این فصول خود می‌توانند به عنوان کتاب کوچک مستقلی منتشر شوند. اما پیش از مواجهه با متن، نوشته‌ای بر پشت جلد کتاب، نظر خواننده را به خود جلب می‌کند که در اینجا نیز عیناً نقل می‌گردد: «یکی از گونه‌شناسی‌های دانش در فرهنگ‌های شرقی، بخش‌بندی علوم به دانش‌های آشکار و در اختیار همگان (علوم جلیه) و دانش‌های نهانی (علوم خفیه) است. دانش هزارلایه و هزارتوی میان‌رشته‌ای و میان‌عرفتی توسعه، در غیاب هر گونه معنویت و اخلاق خیرخواهانه و انسان‌گرایانه، همچون علم‌کیمیای نهان در نهان و خفیه در خفیه، هادی و خدمت‌بخش حاکمیت غرب و مصل و گمراه‌کننده برای شرق است. کشورهای مرکز به هزار بهانه و روش دست می‌زنند تا کشورهای پیرامون را در کار توسعه حیران، ناامید و سرگردان کنند. در بهترین حالت به تمثیل لئو تولستوی آنان همچون مورخ ناشنوایی‌اند که به پرسش‌هایی که از آنان نشده است پاسخ می‌دهند! مولف در این نوشته به برخی از فنون و ترفندهای آنان اشاره کرده و کوشیده است که با حذف صداهای گوش‌خراش بازار پرمکر و مکاره‌ی مسگری نظام سوداگری - استعماری، گلستان سکوت و فضایی آرام برای خواننده ایجاد کند که صداهای بسیار ظریف اما پرژرفای آوازهای آدمیان

- همچون صدای تنبور عارفانه‌ی ایرانی - را از اقصانقاط جهان بشنود و شاید خواننده به مولف حق دهد که همه‌ی این قیده‌ها را به واژه‌ی توسعه و واگیره‌ی مورد نظرش برای آن بیفزاید! به قول لفتن استاوروس استوریانوس «جهان سوم دربرگیرنده‌ی گروهی از کشورها نیست، بلکه دربرگیرنده مجموعه‌ای از روابط است». گزاره‌ی اصلی شکاف جهانی بر این پایه است «واپس‌ماندگی» پدیده‌ای داخلی (درون‌زا) و برآمده از ساختار کشورهای جهان سوم نیست، بسا که محصول نظام سرمایه‌داری جهان و مکمل آن است. برای چیرگی بر واپس‌ماندگی راهی جز پایان‌دادن به وابستگی و ساختارهای آن وجود ندارد. اینجا است که درمی‌یابیم پیشرفت مسئله‌ای صرفاً اقتصادی نیست که با تزریق سرمایه بدست آید.

بنابراین این گفته‌ی زلال و گران چون حقیقت زیگموند فروید درباره‌ی تمدن غرب که «تکامل‌یافته‌ترین ابزار برای تکامل‌نیافته‌ترین اهداف» بسیار بجاست. نویسنده در مقدمه‌ی کتاب، علاوه بر آنکه به مرور کلی می‌پردازد و هدف خود را از نوشتن این اثر بازگو می‌کند، به مسائلی همچون نقد شرق‌شناسی و اروپامداری، توسعه و فیلسوف تعلیم و تربیت، توجه نشان می‌دهد.

اما بخش قابل توجه مقدمه‌ی کتاب را شاید بتوان طرح دیدگاه‌های نویسنده در نقد پست‌مدرنیست‌های ایرانی و یکی از مهم‌ترین مسائل و چالش‌های پیش‌روی علوم اجتماعی ایران دانست. نقل عباراتی از این مبحث از قلم نویسنده‌ی کتاب خود گویا است: «... چگونه است که مطالعات فرهنگی و شبه فلسفه‌های افراطی پشتیبان آنکه ادعای نقد همه‌ی روایت‌های بشری را دارد، در ایران به چاقویی تبدیل شده است که نه تنها نمی‌تواند دسته‌ی خود را ببرد، حتی نمی‌تواند به سمت دسته‌ی خود خم شود و آن را نگاه کند؟ مطالعات فرهنگی با همه‌ی نرمش‌ها و چرخش‌های اروپایی خود چگونه است که طرفدانش در جامعه‌ی ما توان تغییر موضوعات و مسائل و نظرگاه‌های آن را ندارند. هنگامی که هیچ چیز ما با غرب برابر نیست چگونه است که موضوعات مطالعات فرهنگی و مطالعات زنان و جوانان ما بایستی کپی‌کاری‌های نازلی از آن باشد. این اوضاع مضحکه‌آمیز سبب شده است که برخی طرفداران متعصب، سردرگمی‌های خود را در زیر سرپوش ضخیمی از گنده‌گویی‌های کم‌ربط و

بی‌ربط و سفسطه و مغلطه‌ی مطمئن پنهان کنند. مطالعات فرهنگی که در غرب به نقد مدرنیته می‌پردازد و در این راستا از سنت و دوران پیش از مدرنیته کمک می‌گیرد در ایران معلوم نیست که چه وظیفه‌ای را به عهده دارد؟ و به دنبال چه می‌گردد؟! در حالی که در ایران به نظر می‌رسد برخی مدعیان پست‌مدرن، نه تنها حامی فرهنگ‌های روستاییان، بومیان، رنگین پوستان، کوچندگان و بدویان دورافتاده و در حال اضمحلال نیستند بلکه حتی از فرهنگ‌ها و تمدن‌های کهن شرقی و موطن خود نیز متنفرند. انگار آنان از هرچه پسوند و رنگ و بوی کهن، چه از ایران چه از چین و ماچین و آفریقا و استرالیا و سرخ‌پوستان آمریکا را داشته باشد بیزارند» (فرهادی، ۱۳۹۷، الف، ج ۱: ۱۰۳).

فصل اول کتاب: «راه‌ها و چاه‌ها و چاره‌ها؛ دوگانگی و چندگانگی فرهنگ و نظام سوداگری در غرب، توسعه و تکنولوژی و تبعات آن» به چند موضوع مهم در پیوند با تکنولوژی از جمله دوگانگی و دوگونگی فرهنگ غربی

می‌پردازد. نویسنده‌ی کتاب صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن برخلاف جریان‌های غالب که تصویری یک‌پارچه از فرهنگ و تمدن غربی دارند، چنین نمی‌اندیشد و معتقد به چندلایگی فرهنگ و تمدن غربی است. بحث دیگر این فصل مربوط به تفاوتی است که نویسنده کتاب میان «نیاز» و «خواست» قائل است و توضیحات خواندنی که در نقد طبقه‌بندی نیازهای «جان کیچ» ارائه می‌دهد. این فصل زمانی خواندنی‌تر می‌گردد که نظریات مختلفی پیرامون تکنولوژی و پیامدهای اجتماعی و فرهنگی آن یکجا جمع می‌آید و در پایان نیز نویسنده نظرات خود را بیان می‌دارد و چنین می‌نویسد: «تکنولوژی امروزه ابزاری است که به شکل غالب در دست بخش مسلط جامعه جهانی بوده و از جانب این بخش هدایت و برنامه‌ریزی می‌شود و به شکل پیوسته با منافع این اقلیت قدرتمند سازگار و همخوان می‌گردد و به ویژه در پانصدسال گذشته در دست جوامع سوداگری - استعماری، هدف و جهتی کاملاً سلطه‌گرا نه یافته است، پس علت‌العلل وضعیت فناوری را، نه فقط در ذات تکنولوژی، بلکه در جوهره‌ی جامعه‌ای باید جستجو کرد که این تکنولوژی در آن پدیدار گشته و بالیده و تثبیت و تربیت و تسخیر شده است. ... ابزارها و ماشین‌ها همچون علم و هنر و فلسفه اگر آینه‌ی تمام‌نمای جامعه‌ی زادگاه خویش نباشند، حداقل کاریکاتور و تصویری از آینه‌ی دق آن می‌باشند. مقصر دانستن تکنولوژی و ماهیت تکنولوژی بدون توجه به ماهیت جامعه‌ی آفریننده‌ی آن، نوعی تبریته‌ی ضمنی و استتار شده‌ی قدرت‌های حاکم و قاهر و جابر جهانی آن می‌باشد و محاکمه‌ی چماق به جای چماق‌دار! و جماق‌زن است و اگرچه امکان دارد نفس داشتن چماق هم وسوسه کننده باشد. ... در جامعه‌ی تقسیم شده، تکنولوژی بیش از آنکه به سود اکثریت زیرسلطه باشد، همساز با منافع اقلیت در قدرت است. تأثیرات سوئی که برخی جامعه‌شناسان و اندیشه‌ورزان و فلاسفه از تکنولوژی فهمیده‌اند غالباً از اینجا ناشی شده است نه از نفس تکنولوژی، این تأثیرات با تمام اهمیتی که دارند، نمی‌توانند جایگزین تأثیرات جامعه‌ی استیلاگر و قدرت‌های پنهان و آشکار فرماندهی و رهبری و سیاست‌گذاری‌های منفعت‌طلبانه‌ی آگاهانه و ناخودآگاهانه‌ی رقابتی و فردگرایانه‌ی افراطی در این زمینه شوند» (همان: ۲۲۵ و ۲۲۶).

فصل دوم کتاب: «توسعه پایدار دانشگران و دانشگاه‌های ما» به نقد ساختار و عملکرد دانشگاه‌ها به طور عام و دانشکده‌های علوم اجتماعی به طور خاص، اختصاص دارد. نویسنده در مواجهه با این مسئله پرسشی بنیادین در نسبت با شرایط امروز مطرح می‌کند: «چرا علوم اجتماعی ما آستن پرسش‌های دربایست و بنیادی و بُن‌لادی در کشور ما نیست و در نتیجه انگار در حالت بی‌وزنی به سر می‌برد یعنی آزاد از کشش‌های واقعیت‌های پرژرفای اجتماعی و همچون حباب آب در سطح و ساحل باقی می‌ماند! علوم اجتماعی ما ماندگاری است که دارد به سوال‌هایی پاسخ می‌دهد که کسی از او نپرسیده است» (همان: ۱۳۹ و ۱۴۰). نگارنده‌ی کتاب پس از مرور نظرات برخی از صاحب‌نظران، به بیان دیدگاه‌های خود درباره‌ی خاص‌بودگی مسائل ایران می‌پردازد که نقل برخی از آن‌ها در اینجا خالی از لطف نیست. نویسنده‌ی کتاب صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن در صفحات پایانی فصل دوم این چنین می‌نویسد: «...ما باید چه کار کنیم که انگلستان مشکل کمبود آب و باران ندارد، یا تفاوت مشکل آب هلند با مشکل آب ما از زمین تا آسمان است! و مسئله سیاهان و رنگین‌پوستان را در ایران نداریم. برای بازماندن از انسان‌شناسی و مطالعات فرهنگی مدرن امروزی، چگونه باید برای خود مسئله نژادی و جنبش نژادی و مطالعات سیاهان و سرخ‌پوستان بیافرینیم؟! اگر اروپاییان و آمریکاییان مسئله‌ای به نام توسعه ندارند، چرا ما باید آن را کنار بگذاریم؟ اگر مشکل آن‌ها کار و تولید نیست و بازاریابی و تبلیغات تجاری و بازاریابی پارتیزانی است، چرا ما باید تولید و فرهنگ تولیدی را رها کرده و نوکر بی‌جیره و مواجب آن‌ها در بازاریابی چریکی نیابتی و تنورتابی و بازارگرم‌کنی و مصرف و خرید و پرسه و پاساژ بشویم؟» (همان: ۲۵۹ و ۲۶۰). وی توضیحات خود درباره‌ی نقد مواجهه‌ی علوم اجتماعی ایران با مسائل جامعه‌ی ایرانی ادامه می‌دهد و در پایان فصل به مرگ اعلانی علم که از موضوعات مطرح در یک دهه‌ی گذشته در میان صاحب‌نظران ایرانی بوده، می‌پردازد و چنین می‌نویسد: «...هیچ علمی نمی‌میرد، بلکه رشد می‌کند، شاخه و جوانه می‌زند و دگرگونی می‌پذیرد، با شاخه‌های دیگر می‌آمیزد و ترکیبات جدید می‌آفریند، اما از تنه اصلی جدا نمی‌شود و از آن کنده نمی‌شوند و اگر چون دانه از شاخه کشیده هم شوند به دنبال قتل درخت مادر نیستند! تاریخ علم نشان نداده است که علمی مرده باشد و یا علم جدید پدرکشی و یا مادرکشی کرده باشد، نه تنها علم که فلسفه و هنر نیز نمی‌میرند، حتی اگر هگل و هایدگر گفته باشند» (همان: ۲۶۳).

فصل سوم، هم‌نام کتاب است: «صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن»، و نخستین مقاله‌ی که نگارش آن به سی‌سال پیش بازمی‌گردد و کتاب از آن زاده شده است. مقاله‌ای که یکی از منابع درسی مرتضی فرهادی در دانشکده علوم اجتماعی در طول سی‌سال گذشته بوده و بارها با ویرایش‌های مختلف منتشر شده که آخرین ویرایش این مقاله در نخستین شماره‌ی دوفصلنامه‌ی دانش‌های بومی ایران، در شصت صفحه به چاپ رسیده (فرهادی، ۱۳۹۳: ۷۱-۱۳۰)، و در اینجا به صورتی نو ارائه شده است. در همین فصل نویسنده‌ی کتاب، منظور خود را از فراز سنت شرح می‌دهد و چنین می‌نویسد: «... منظور ما از «فراز سنت» در این نوشته، ... بخشی از میراث فرهنگی یک ملت می‌باشد که مقوم توسعه پایدار و پایه‌دار موتور محرک و پیش‌برنده و بالابرنده آن است و به شکل دقیق‌تری در کارهای متاخر، مولف بخش بسیار کارآمد و کاربردی آن را به نام «پتانسیل فرهنگی» نام نهاده و تعریف کرده است که شامل فرهنگ تولیدی، فرهنگ کار و دانش‌های سنتی اعم از رسمی مکتوب و دانش مردمی شفاهی و نامکتوب، اعم از دانش صریح و ضمنی و فناوری‌های سنتی و تکنیک‌های بدن و گروه‌ها و سازمان‌های یاریگر و مدیریت‌های سنتی و مشارکتی صنفی و عناصر و مجموعه‌ها و الگوهای وابسته به آن است که تسهیل‌گر، روان‌ساز

و توانایی بخش است و بخش دیگری از آنکه بیشتر باورهای نظری برانگیزاننده و پشتیبانی‌کننده و جهت‌بخش بوده و شامل برخی از رازآموزی‌های مذهبی و هنری و فلسفی واقع‌گرایانه‌ی مردمی ضروری دیرینه و کهن‌ریشه می‌باشند و از آن جمله ادبیات شفاهی چندمنظوره و پرآموزه با محتوی میان‌رشته‌ای و میان‌معرفتی آسان‌نشین بر دل و روان آدمی از اقتصاد تا جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی و تعاون و یاریگری گرفته تا علمی نظیر آب و هواشناسی و گیاه‌شناسی و بوم‌شناسی تا آموزه‌های اخلاقی مذهبی و فلسفی... منظور ما از بر «فراز سنت» قرار گرفتن مکانیکی و فیزیکی و مکانی نیست و از سوی دیگر بر فراز سنتی مرده نیست، بلکه سنتی است که میل به دگرگونی و تکامل و زایش و رویش و جهش دارد. یک پای آن در گذشته و حتی گذشته‌های بسیار دور، و یک پای آن در آینده است» (فرهادی، ۱۳۹۷، الف، ج: ۱: ۲۸۲-۲۸۴).

در نوشته‌ی سی‌سال پیش مولف کتاب، وضعیت ایران را با مفاهیمی چون «اقتصاد بادآورده»، «خوابیدن زیر دکل‌های نفت» و «معاش بی‌تلاش» توضیح داده است. در روزگاری که هنوز مفاهیمی چون «آزار هلندی»، «نفرین منابع» و «نفرین نفت» وارد ادبیات اقتصادی و توسعه‌ی ایران نشده بود.

اما امروز با نگرارش و ترجمه کتاب‌هایی چون معمای فراوانی (۱۳۹۰) این مسئله به ادبیات توسعه در ایران، بیش از پیش راه پیدا کرده است. یکی از جدی‌ترین مسائل مطرح در این فصل، به چالش کشیدن گونه‌شناسی‌های رایج در علوم اجتماعی و نظریه‌های جامعه‌شناسی که شناخته‌شده‌ترین نمونه‌ی آن، طبقه‌بندی‌ها و تقابل‌های دوتایی از جوامع از جمله سنتی/ صنعتی است. نویسنده کتاب در توضیح این موضوع چنین می‌نویسد: «طبقه‌بندی جوامع جهان به سنتی و صنعتی از آن جهت یک طبقه‌بندی نامناسب و گمراه‌کننده است که تلویحاً و تصریحاً سنت را در برابر صنعت، و سنتی را در برابر صنعتی قرار می‌دهد. درحالی‌که اگرچه جوامع صنعتی امروز جهان با همان جوامع در روزگار سنتی بودنشان تفاوت‌هایی دارند؛ اما بذر و جوانه‌های این جوامع صنعتی از دل همان جوامع سنتی رشد کرده است. پس اگر این طبقه‌بندی به گونه‌ای اصلاح شود که در عین پذیرش تغییر و دگرگونی، نشان دهد جوامع صنعتی امروز بر فراز جوامع سنتی خود بنا شده‌اند، می‌تواند یک طبقه‌بندی کاربردی و راهگشا در مبحث توسعه باشد» (همان: ۲۸۱). نویسنده کتاب کوشش می‌کند تا با رد گونه‌شناسی‌های یادشده، طبقه‌بندی جدیدی را ارائه کند: «گونه‌شناسی ما از جوامع جهان بر پایه زمان و عوامل مهم توسعه در چارچوبی است که برای ما و جهان توسعه‌نیافته می‌تواند آموزنده‌تر

باشد. در این طبقه‌بندی آنچه که برای ما مهم‌تر است، طبقه‌بندی سایر کشورهای جهان، یعنی کشورهای توسعه‌نیافته است. ما در این طبقه‌بندی نخست جوامع را به جوامع سنتی صنعتی شده و جوامع سنتی صنعتی نشده تقسیم می‌کنیم. دادن صفت سنتی به جوامع صنعتی شده نظرگاه ضدخلق‌الساعه ما به جامعه، جهان و از آن جمله برای توسعه و جوامع صنعتی و توسعه‌یافته است... به عبارت دیگر نمی‌توان صنعت و یا توسعه‌یافته را بدون سنت و توسعه‌یافته به تصور درآورد. در تقسیم جوامع به سنتی صنعتی شده و سنتی صنعتی نشده مولف چیزی را بر واقعیت نیفزوده، بلکه به یک بدیهی فراموش شده در ادبیات تضاد طلب علوم اجتماعی و زیستی غرب «داروینیسیم اجتماعی» اشاره کرده است. تقسیم کشورهای سنتی صنعتی شده به کهن‌بنیاد و نوبنیاد، اشاره به عمق و ریشه و سنت‌های استمراریافته در برخی از کشورها نظیر چین، مصر، ایران، یونان و بین‌النهرین و غیره است که از نظر پتانسیل فرهنگی و شرایط طبیعی و تاریخی به گونه‌ای بوده‌اند که توانسته‌اند، خود را تا به امروز ادامه دهند. این کشورها جوامعی‌اند که توسعه‌یافتگی آن‌ها بیش از آنکه نتیجه‌ی عوامل داخلی باشد، زاده‌ی نیروها و عوامل بازدارنده‌ی نامساعد بیرونی بوده است. جامعه‌شناسان غربی و مکتب نوسازی در طبقه‌بندی کلی و غالباً دوتایی خود به عمد و یا به سهو وارد

جزئیات این جوامع نمی‌شوند. ... در قدم بعدی ما جوامع متمدن سنتی کهن فرهنگ را به دو گروه دارای ذخایر و منابع سرشار زیرزمینی و بدون ذخایر سرشار زیرزمینی و سپس گروه دارای ذخایر و منابع سرشار زیرزمینی را به دو دسته‌ی کشورهای دارای منابع سرشار نفت و گاز و گروه بدون نفت و گاز طبقه‌بندی کرده‌ایم» (همان: ۳۲۲-۳۲۴).

فصل چهارم کتاب: «مکتب نوسازی، روستو و خیز گلایدری»، که نقدی است بر نظریات روستو یکی از نخستین نظریه‌پردازان مکتب نوسازی. نویسنده‌ی کتاب در این فصل می‌کوشد تا دوربودن مدینه‌ی فاضله‌ی ترسیم‌شده توسط روستو و مراحل پنجگانه رشد اقتصادی وی که درواقع دربرابر نظریه‌ی دوره‌بندی مارکسیستی تنظیم شده‌بود و همچنین برنامه‌های توسعه‌ای دیگر همچون اصل چهار ترومن و اصلاحات ارضی را که عمدتاً رویکردی از بالا به پایین داشته‌اند، به خصوص با توجه به شرایط ایران و بیان مسائل مختلفی مورد انتقاد قرار می‌دهد. قرائت مولف کتاب صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن از نظریه‌ی مراحل پنجگانه رشد اقتصادی روستو قابل توجه است که علاوه بر توضیحاتی پیرامون این مسئله، با شکلی در صفحه‌ی ۳۶۷ جلد اول کتاب آن را به خوبی نشان داده است؛ درواقع و در عمل خبری از مراحل

پنجگانه رشد اقتصادی نیست و آنچه هست خیزی گلایدری و سپس سقوط در مرداب مصرف‌گرایی! که نام‌گذاری هوشمندانه‌ی این فصل نیز گواه آن است. نویسنده در صفحات پایانی این فصل چنین می‌نویسد: «...در اجرای نسخه‌ی روستو، ظرافتی وجود داشت که نه با منافع درازمدت هیئت حاکمه غرب و به‌ویژه خود آمریکا و نه منافع گروه‌های همسود داخلی آن‌ها در ایران سازگار بود. خوش‌بینی و خوش‌خیالی آمریکاییان از موفقیت‌های پی‌درپی در جنگ استعماری با انگلیس و سپس در جنگ جهانی دوم، سبب شد که دانشمندان آن‌ها نیز در آن زمان نتوانند موانع خارجی و داخلی واقعی بر سر راه توسعه کشورهای جهان توسعه‌نیافته را فهم کنند. حتی اگر در آن زمان نیت خیری نیز دست‌کم در ذهن و قلب چنین دانشمندانی وجود داشته است. وجود مبادلات نامتقارن سرد، برای همه‌ی کشورهای توسعه‌نیافته پیرامون قدرت اروپا و آمریکا و به‌ویژه امکانات فراوان برخی کشورهای کهن فرهنگ آسیا و آفریقا و از آن جمله امکانات و منابع فراوان نفت در ایران و آزار خواب در زیر سایه‌ی دکل‌های نفت که بعداً با نام آزار هلندی شهرت یافت که به ملت‌هایی نظیر ما امکان مصرف بدون تولید را داده بود، سبب شد که خیز گلایدری شده‌ی نسخه‌پروازی روستو ما را با سر در مرداب مصرف و مصرف انبوه و اسراف در مصرف پرتاب کند. ...

عشق به مصرف در دولت‌ها و مردم ما چنان و رسانه‌های ما پس از کودتای ۲۸ مرداد چنان بالا گرفته بود که یادمان رفت که روستو سفارش کرده بود که برای رسیدن به بلوغ رشد خود نگهدارنده ما باید بخشی از درآمدمان را صرف سرمایه‌گذاری در تولید کنیم؛ اما ما در صرف درآمدهای نفت آورده و آب آورده و وام آورده و غیر چنان پیش رفتیم که رکور مصرف را در جهان مصرف‌زده، زدیم و در بسیاری از موارد، حتی در مصرف مرگ از دیگر کشورها و ملت‌ها پیش افتادیم» (همان: ۳۶۳ و ۳۶۴).



استاد مردم‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی
دکتر مرتضی قهرمانی
از نویسندگان کتاب

فصل پنجم کتاب: «آزار ایرانی‌الاصل و هلندی‌الاسم و پیامدها و بسامدهای غیراقتصادی آن در ایران» که به بیان نویسنده یکی از مهم‌ترین بخش‌های کتاب است. از حدود دو دهه پیش کتاب‌ها و مقالاتی با موضوع آزار هلندی به نوشته شده که عمدتاً در پی تبیین پیامدهای اقتصادی آن بوده‌اند و در مقابل به پیامدهای اجتماعی و فرهنگی مسئله، کمتر پرداخته شده است. نویسنده کتاب در این فصل و فصل بعدی کوشش دارد تا به پیامدهای غیراقتصادی آزار هلندی بپردازد زیرا «اگرچه در آغاز ممکن است از اقتصاد سرچشمه بگیرد؛ اما هرگز در اقتصاد متوقف نمی‌شود، زیرا ماهیتی دارد که همه‌ی ارگانیزم را درگیر کرده و هم‌چون سرطان، دائم، اندام‌ها و دستگاه‌های سالم را نیز به تصرف خود در می‌آورد، که خطرناک‌ترین آن، درگیری سلسله اعصاب و افت سطح هشیاری موجود در مورد توسعه و هر مسئله مهم و نوعی زوال عقل جمعی می‌شود» (همان: ۱۴۸). علاوه بر این در این فصل نویسنده کتاب نگاهی دوباره و متفاوت به دولت ملی دکتر محمد مصدق و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انداخته و از زاویه‌ای کمتر شنیده‌شده و دیده‌شده به آن نگریسته و تحلیل‌هایی نو ارائه داده است. نخستین تحریم نفتی ایران

در زمان دولت مصدق صورت گرفت. مسئله‌ای که ایران امروز نیز به گونه‌ای دیگر با آن روبه‌رو گشته و راه‌های برون‌رفت آن زمان، از جمله اقتصاد بدون نفت، خرید اوراق قرضه ملی، جلوگیری از واردات کالاهای غیرضروری و سرمایه‌گذاری در تولید داخلی، می‌تواند امکان‌هایی برای وضعیت کنونی فراهم آورد. این سیاست‌های اقتصادی دولت ملی موجب گشت تا برای نخستین بار، صادرات غیرنفتی ایران از واردات بیشتر شود، مسئله‌ای که دیگر در تاریخ ایران تکرار نشد. با وجود چنین تجربه تاریخی، مولف کتاب، به درستی این پرسش را مطرح می‌کند که چرا در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد، این سیاست ملی تداوم نیافت و آنچه رخ داد، وابستگی اقتصاد ایران بیش از پیش به نفت بود. حتی در سال‌های پس از انقلاب اسلامی و به خصوص پس از پایان جنگ تحمیلی که وجود روحیه‌ی همکاری و مشارکت‌جویی، امکان‌هایی کمیاب برای توسعه‌ی درون‌زا فراهم می‌آورد، این مهم دنبال نشد، و باز اقتصاد بادآورده و افزایش واردات و وابستگی بیشتر به نفت تا آنجا تداوم یافت که ایران برای دومین و سومین بار تحریم نفت را تجربه کرد.

فصل ششم و آخرین فصل از جلد نخست کتاب: «پیامدها و بسامدهای غیراقتصادی اقتصاد بادآورده» نام دارد که بحثی مفصل در حدود دویست صفحه را به خود اختصاص داده و یکی از فصول بلند کتاب است. نویسنده در این فصل در پی آن است تا نشان دهد که پیامدهای اقتصاد بادآورده تنها محدود به اقتصاد نمی‌شود، بلکه عرصه‌های فرهنگی و حوزه‌های مقدس اجتماع را نیز درمی‌نوردد. علاوه بر آن شیوه‌های تولید را از صنعت به ساختمان‌سازی می‌گرداند. لازم به توضیح است که نویسنده در این کتاب مفهوم اقتصاد بادآورده را برای نخستین بار به کار نمی‌برد، بلکه پیش از این نیز در نوشته‌ها و آثار دیگر خود از آن استفاده کرده بود. برای نمونه وی در مقاله‌ی مکل مکل مکینگی اقتصاد بادآورده را این‌گونه تعریف می‌کند: «اقتصاد بادآورده، اقتصادی شکننده و آستیگمات و پر از کاستی و کژی و بیماری‌زا و آزارآفرین است... اقتصاد بادآورده گردآمدن شرایطی لحظه‌ای و امکاناتی ناپایدار است که فرد یا افرادی و یا ملتی در دوره‌ای کوتاه می‌تواند، با تولید کم و یا حتی نزدیک به بی‌تولیدی، چندین و چندبرابر تولیدات خود مصرف کند. اقتصاد بادآورده، اقتصادی تهی از عقلانیت و اکنون‌نگر و انگلی است که کارکرد بنیادی اقتصاد راستین و پایدار که نیازمند اندیشه و

تدبیر و تحقیق و تجربه و کار و کوشش، یعنی وظیفه‌ی خطیر تولید است، از آن حذف شده...» (فرهادی، ۱۳۹۶: ۱۱ و ۱۲). بازگردیم به فصل ششم و پیامدهای اقتصاد بادآورده؛ نویسنده کتاب در این فصل در کنار مسائل متعدد به دو مسئله‌ی مهم می‌پردازد که در اینجا خلاصه‌ای از آن‌ها را ذکر می‌کنیم، نخست درباره‌ی این موضوع که اغلب گفته می‌شود مسائل و مشکلات اقتصادی ایران منشا مدیریتی دارد، نویسنده کتاب در این مورد چنین می‌نویسد: «افت‌وخیز و تلاطم‌های نامعمول و پیامدهای اکثرا نامعقول سیاسی و مدیریتی ما، خود نتیجه‌ی مسئله یا مسائل و مشکلات مهم‌تری است و آن این است که مسیر معاش جوامعی مثل ما به گونه‌ای شکل گرفته است که اصولا نیاز توجه به واقعیت‌ها و از آن جمله واقعیت‌های مهم اقتصادی جامعه را به حداقل رسانده است، چرا که اصولا نظام متکی به مصرف - بدون وجود تولیدات ملی - شرایط فرهنگی ویژه‌ای را می‌آفریند که شرایط را برای افکار و اعمال واقع‌گرایانه مشکل می‌سازد و به عبارت دیگر خلا فرهنگ کار، تولید و اقتصاد نامتکی به آن، ضرورت اندیشه دقیق و عمق در کارها را تا اندازه‌ی زیادی از میان می‌برد» (فرهادی، ۱۳۹۷: الف، ج ۱: ۴۵۱ و ۴۵۲). دومین موضوع قابل ذکر به

این مسئله بازمی‌گردد که یکی از دلایلی که عموماً در رابطه با توسعه‌نیافتگی کشورهای جهان سوم ذکر می‌گردد عدم وجود ثبات سیاسی است. نویسنده در مواجهه با این نظر چنین می‌نویسد: «آیا وضعیت کشورهای دارای ذخایر زیرزمینی و با سکون و استمرار سیاسی زیاد، بهتر از ما می‌باشند؟ در سیاست‌های بنیادی عربستان سعودی و لیبی تا همین اواخر، در چند دهه گذشته کدام تلاطم و تغییر معناداری وجود داشته است؟ در کشورهای عربی نفت‌خیز دیگر چطور؟» (همان: ۴۵۲). همان‌طور که گفته شد نویسنده در این فصل در پی آن است تا نشان دهد که پیامدهای اقتصاد بادآورده تنها محدود به عرصه‌ی اقتصادی نیست، وی در ذیل عناوینی بحث‌های مفصلی را مطرح می‌کند که در اینجا به دلیل محدودیت تنها عناوین آن‌ها ذکر می‌گردد:

- ۱- پیشسازی مصرف، ۲- پسرقت مستمر در فرهنگ تولیدی و کار، ۳- یارانه‌های پنهان و آشکار مصرفی و وام‌های غیرتولیدی
- ۴- تنبلی ذهن،
- ۵- تنبلی تن، ۶- رشد سرطان فردگرایی و خودخواهی و خودشیفتگی بی‌علت و جهت،
- ۷- اقتصاد بادآورده و واقعیت، ۸- مُدواری (مدپرستی، نوگرایی مرضی و وسواس‌گونه، فُکلیسم، ژبگولیسیم). در بخش بعدی این

فصل نویسنده تحت عنوان: «نمونه‌هایی از سبب‌جویی و گمانه‌زنی‌های ایرانیان در مسئله پس‌افتادگی» بحثی قابل توجه و خواندنی از نویسندگان پیش از انقلاب درباره مسئله توسعه‌نیافتگی ایران همراه با تحلیل‌هایی نو ارائه کرده است. وی در این فصل به نقل قول‌هایی از صاحب‌نظرانی می‌پردازد که در زمان پهلوی اول، همچون علی‌اکبر داور وزیر دادگستری وقت که معتقد بود مشکلات اقتصادی ایران از آنجا ناشی می‌شوند که ما ایرانیان بیش از تولیدمان مصرف می‌کنیم. همچنین در دوره پهلوی دوم کسانی چون جلال آل‌احمد و محمدابراهیم باستانی پاریزی درباره سیاست‌های اقتصادی، و رابطه‌ی نفت و توسعه‌نیافتگی سخن گفته بودند. صداهایی که نه تنها در زمان خود شنیده نشدند، بلکه در وضعیت کنونی نیز گویی صدایی از آنان به گوش نمی‌رسد و هر آنچه هست آوای مکتب نوسازی و مصرف‌گرایی افسارگسیخته به نفع شرکت‌ها و کارخانه‌های خارجی است. در پایان فصل ششم نیز به تجربیات برخی از کشورهایی اشاره شده که توانسته‌اند با خرید نفت و گاز از کشورهای دارای ذخایر، خود را از این بیماری اقتصادی به دور نگاه‌دارند، مسئله‌ای که بیش از پیش کتاب را خواندنی می‌کند.

فصل هفتم و نخستین فصل از جلد دوم کتاب: «جامعه‌ی فرامصرف‌گرا و تولید ستیز ایران (آزار ناسور و عود علائم نونما و نوفزود اقتصاد بادآورده و از آن جمله آزار هلندی و نفرین نفت)» که همچون فصل ششم یکی از مفصل‌ترین بحث‌های کتاب است. در این فصل نویسنده به‌طور کلی به نقد روشنفکران و غفلت آنان از تجارب دوقرن اخیر و همچنین غفلت از تجارب تاریخی غرب در مقابل القاهای نظریه‌های مکتب نوسازی می‌پردازد. نویسنده‌ی کتاب در بخش نخست این فصل به پیامدها و آثار مخرب مصرف‌گرایی و مصرف‌گرایی افسارگسیخته می‌پردازد که نقل‌قول‌هایی از صاحب‌نظران کشورهای دیگر همچون هاجون چنگ آن را خواندنی می‌کند. در بخش بعدی فصل تحت عنوان: «کت‌بندی زرین فریدمن بزرگترین دروغ اقتصادی سیاسی نظام غرب» به یکی از مسائل اساسی که در طی چنددهه‌ی گذشته درباره‌ی روند توسعه‌ی کشورهای جهان سوم مطرح بوده می‌پردازد، و آن نسخه‌پیچی نظام سوداگری - استعماری تحت عنوان توسعه، اما در واقع برای چپاول منابع کشورهای دیگر است، مسئله‌ای که تاریخ چند دهه‌ی گذشته کشورهای همچون شیلی، افغانستان و عراق را دگرگون کرده؛ کتاب و مستند «دکترین شوک» (۱۳۸۹) روایتی از رویه‌ی مسلط و مداخله‌گر نظام سوداگری - استعماری

است. یکی از همین مسائل مطرح امروز، شیوه‌ی مالکیت واحدهای تولیدی و صنعتی و پافشاری برای خصوصی‌سازی آنهاست، نویسنده‌ی کتاب در این مورد معتقد است که مسئله‌ی واحدهای صنعتی و تولیدی در ایران بسی بیشتر از مالکیت است، وی چنین می‌نویسد: «اگر اقتصادخوانان ما داستان چندهزار ساله بُنه‌ها را در ایران به خوبی فهم کرده بودند و می‌دانستند، متوجه این امر می‌شدند که نوع مالکیت بر آب و زمین بُنه‌ها نیست که در گذشته آنها را کارآمد می‌کرده است، بلکه این ساختار تولیدپرور در جامعه ایرانی بوده که این بُنه‌ها را موفق و سرپا و کارا می‌ساخته است. آنچه تولید و صنایع ما را به زمین زده و تا شرایط همین است به هر شکل با برای صدها بار به زمین می‌زند، مالکیت این صنایع و سرمایه‌های آن نیست چه دولتی باشد، چه خصوصی باشد چه تعاونی باشد چه وقفی و در مالکیت پروردگاری!» (فرهادی، ۱۳۹۷ الف، ج ۲: ۷۰۳). این نقل‌قول از نویسنده کتاب با فرازی از جورج زیمل تکمیل می‌گردد: «مهم قواعد بازی است و نه جنس مهره‌ها!»

فصل هشتم کتاب: «ژاپنی‌پسرعموی شرق شرقی ما چه کرده است و ما چه می‌کنیم؟» که خود کتابی کوچک و پرمعنی است. در این فصل نویسنده، برخلاف رویکرد مکتب نوسازی، نشان می‌دهد که توسعه‌ی ژاپن برآمده از فرهنگ ژاپنی بوده و مدرنیته‌ی ژاپنی بر شانه‌های سنت‌های کهن بنا شده است. این مسئله پرسشی چنین را در برابر ما مطرح می‌سازد: «چگونه می‌توان سنتی بود اما گذشته‌گرا نبود، چگونه می‌شود هم پیشرفت کرد، هم اصالت داشت. چطور ممکن است هم سنت را حفظ کرد و هم تحول یافت؟» (همان: ۹۱۲). نویسنده کتاب برخلاف اغلب نویسندگان که معتقدند جوامع شرقی و از جمله ایران از ازل چنین بوده‌اند و برای توضیح توسعه‌نیافتگی آنها دست به دامان نظریه‌هایی همچون استبداد شرقی می‌شوند، معتقد است که در صدوپنجاه سال اخیر ما به وضعیت کنونی افتاده‌ایم، و به گونه‌ی دیگری به مسئله می‌نگرند: «اگر استبداد شرقی امری ازلی بوده است و استبداد سبب عقب‌ماندگی است پس چرا مشرق زمین - بنا بر طبقه‌بندی مورگان - تا اختراع ماشین بخار (دوره تمدن جدید) حدود دو میلیون سال پرچم‌دار پیشرفت و تمدن و فرهنگ در جهان بوده است؟

کشورهایی نظیر ژاپن و چین و هند آیا جزو کشورهای شرقی نبوده‌اند؟ اگر این‌ها نیز شرقی‌اند چگونه است که تا شروع صنعتی‌شدن انگلستان، استبداد شرقی مانع پیشرفت آنها نبوده و چرا کشورهای نظیر ژاپن و حتی کره جنوبی و هند با وجود استبداد شرقی - به قول غربیان - توانستند در موج دوم توسعه و در مدت نسبتاً کوتاهی و بدون غارت استعماری چهارصدساله خود را به توسعه برسانند و کشورهای روم و یونان و مصر باستان در نظام برده‌داری در گذشته و حکومت‌های نازیستی و فاشیستی و استالینیستی و مائوئیستی که غرب آنها را به جز روم و یونان باستان که از خود هستند! از بدترین نوع استبداد می‌داند، توانسته‌اند در استبدادی‌ترین لحظات تاریخ خود به توسعه چشم‌گیر در زمینه‌های گوناگون دسترسی پیدا کنند» (همان: ۹۱۵). نویسنده این فصل را با پرداختن به مسائل مختلف، از جمله مقایسه ویژگی‌های کلی سازمان ژاپنی و آمریکایی که در جدولی در صفحه ۱۰۱۹ آورده شده، و همچنین در پایان نیز به وضعیت نفت و گاز در ژاپن پرداخته می‌شود که این فصل را خواندنی‌تر کرده است.

فصل نهم کتاب: «چین چه چاره کرده، ما چه می‌کنیم؟» به تجربه توسعه چین از جمله کشورهای موج دوم پرداخته شده است. نویسنده کتاب می‌نویسد دلیل انتخاب چین این بوده که نشان دهد برخلاف تصور غالب نظام سیاسی نیست که می‌تواند یک جامعه را به سمت توسعه راهبری کند، بلکه مهم‌تر از آن فرهنگ تولیدی و فرهنگ کار می‌باشد. وی معتقد است: «سیاست با همه قدرت خود محصول عوامل قوی‌تر اما مستور است که ممکن است در جای‌های نامانوس و شیوه‌های ناملموس و ناپیدا سیاست را شکل داده و کانون یا کانون‌های قدرت را بود یا نابود کند» (همان: ۱۰۵۰). نویسنده در این فصل علاوه بر پرداختن به تجربه توسعه چین، به نقد نظریه‌های شرق‌شناسانه از مارکس گرفته تا وبر می‌پردازد و در این راه نقل‌قول‌هایی قابل توجه از ادوارد سعید، سمیر امین و جان ام. هابسون می‌آورد؛ اما وی در عین نقد، جانب انصاف را به ویژه درباره کارل مارکس فرو نمی‌گذارد.

فصل دهم، آخرین فصل کتاب: «هندیان، دیرینه‌تر خویشان ما چه کرده‌اند ما چه می‌کنیم» به تجربه‌ی توسعه هند اختصاص یافته است. هند که پیش از جدایی پاکستان، همسایه‌ی دیوار به دیوار ایران بود، و به روایت نویسنده کتاب، مردمانی چون مردمان کرمان و سیستان و بلوچستان و یزد داشت، به همراه چین و ژاپن، راه‌های نرفته و پیش‌بینی نشده‌ای

را در توسعه رفتند و به موفقیت‌های چشمگیری دست پیدا کردند که جهان غرب آن‌ها را پیش‌بینی نمی‌کرد، و این موضوع خود نشان دهنده‌ی آن است که راه توسعه و مسیر تاریخ تک‌خطی نیست. برای نمونه، هند در مواجهه با تکنولوژی، به توسعه‌ی تکنولوژی نیمه‌پیشرفته و تکنولوژی نرم دست‌زد، مسئله‌ای که بی‌ارتباط با فرهنگ کار و فرهنگ تولیدی نیست.

موخره

جای فرهنگ و اهمیت آن در کتاب‌های توسعه خالی است. معمولاً کتاب‌ها و نظریات توسعه، پای در نظریات مکتب‌نوسازی دارند و اگر فرهنگ در آن‌ها جایی داشته باشد، از این منظر به فرهنگ می‌نگرند. به عبارت دیگر اگر توجهی به فرهنگ می‌شود، در واقع لیستی از علل و ریشه‌های فرهنگی توسعه‌نیافتگی، پشت سرهم ردیف می‌گردد. روشنفکران ایرانی، نشسته بر برج عاج، نگاهی عاقل‌اندر سفیه به فرهنگ مردم دارند. گاهی این فرهنگ را مانعی برای توسعه می‌دانند، گاهی آن را مبتذل خطاب می‌کنند و گاهی نیز از توهین به آن ابایی ندارند. در کنار این رویکرد، رویکرد دیگری نیز وجود دارد که مرتضی فرهادی در فصول پایانی کتاب صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن، یعنی زمانی که به سه کشور توسعه‌یافته‌ی موج دوم، ژاپن، چین و هند می‌پردازد، کوشش می‌کند تا ریشه‌های فرهنگی توسعه‌ی این کشورها را نمایان سازد.

فرهادی نگاهی بین‌رشته‌ای و چندوجهی به توسعه دارد. نگاهی که سبب می‌شود تا در دام نگرش تک‌عاملی نیفتد. رویکردی که برای فرهادی تازگی ندارد، و نمونه‌ی بارز آن را می‌توان در کتاب‌های فرهنگ یاریگری در ایران (۱۳۹۱) واره (۱۳۸۷) و انسان‌شناسی یاریگری (۱۳۸۸) ملاحظه کرد، که از جهات گوناگون به بررسی یک موضوع پرداخته است. در اینجا نیز از جنبه‌ها و زوایای گوناگونی به توسعه پایدار پرداخته و در این راه نوآوری‌های بسیاری داشته که شرح همگی آن‌ها در اینجا ممکن نیست، اما به‌طورکلی می‌توان به دو موضوع نقد بنیان‌های فلسفی و نظری مکتب‌نوسازی و مفهوم‌پردازی واقعیت، در مفاهیمی چون اقتصاد بادآورده و خوابیدن زیر دکل‌های نفت اشاره کرد. مفاهیمی که می‌تواند خود موضوع تحقیقاتی مفصل در جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی توسعه قرار گیرد.

کتاب «صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن» با جملات و فرازهایی امیدوارکننده به پایان می‌رسد: «اکنون ارواح در اشیا چنان رسوخ کرده‌اند که راضی به ورود از در و خروج از پنجره نیستند! و اصولاً برای ورود نیازی به در و پنجره ندارند! آنان سواره با اسب‌های ترووایی پیش از این از دروازه‌های دوازده‌گانه شناخت عبور کرده‌اند، با این وجود مبارزه در برون و درون و در چهارسوی جهان هرگز به پایان نرسیده است» (فرهادی، ۱۳۹۷، ج ۲: ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴).

منابع

فرهادی، مرتضی (۱۳۸۷). واره: درآمدی به مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی تعاون. تهران، شرکت سهامی انتشار.
فرهادی، مرتضی (۱۳۸۸). انسان‌شناسی یاریگری. تهران، نشر ثالث.
فرهادی، مرتضی (۱۳۹۱). فرهنگ یاریگری در ایران. چاپ ششم. تهران، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.
فرهادی، مرتضی (۱۳۹۳). صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن؛ آسیب‌شناسی روند توسعه‌ی پایدار در ایران. دوفصلنامه دانش‌های بومی ایران. شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۳، صفحات ۷۱ تا ۱۳۰.
فرهادی، مرتضی (۱۳۹۶). آزار مکل مکل مکینگی (دیوک چاهی): ویرانگرترین و دهشت‌انگیزترین زیرگونه اقتصاد بادآورده و پسامدهای اقتصادی و اجتماعی آن. فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۷۷، صفحات ۱ تا ۹۸.
فرهادی، مرتضی (۱۳۹۷الف). صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن: انسان‌شناسی توسعه‌نیافتگی، و واگیره پیشرفت پایدار و همه‌سویه‌ی فرادادی و فتوتی. تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
فرهادی، مرتضی (۱۳۹۷ب). انسان‌شناسی یاریگری. سمنان، انتشارات جبله‌رود.
کارل، تری‌لین (۱۳۹۰). معمای فراوانی: رونق‌های نفتی و دولت‌های نفتی. ترجمه جعفر خیرخواهان. تهران، نشر نی.
کلاین، ناومی (۱۳۸۹). دکترین شوک: ظهور سرمایه‌داری فاجعه. ترجمه مهرداد شهابی و میرمحمد نبوی. تهران، کتاب آمه.